

بلافاصله او بر محمد اراده کرده بود؟ چگونه میتوان بساور کرد که خداوند بوسیله جبرئیل به محمد وحی کرده باشد که علی را به جانشینی خود برگزیند، ولی بزرگان قریش و صحابه وصیت یا رسالت او را که مبتنی بر فرمان خدا بوده نادیده گرفته باشند و برای تعیین جانشینی دیگر سقیفه تشکیل داده باشند؟<sup>۱</sup>

«با اینکه از سقیفه بنی ساعده تا رویداد غدیر خم سه ماه بیشتر فاصله نبود، و گفته شده که در غدیر خم هفتاد تا صد و بیست هزار نفر شاهد آن بودند که پیامبر علی را به جانشینی خود بسرگزیده بود، در سقیفه یکنفر از آنان، حتی آن هفت نفری که برای نصب علی به خلافت تلاش کرده بودند بدین موضوع اشاره ای نکردند.

به گفته طبری در چهلمین روز انتخاب ابوبکر به خلافت و بقول ابن اثیر شش ماه پس از این انتخاب، علی نیز بدو دست بیعت داد. چون علی با ابوبکر بیعت کرد ابوبکر سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خویش ناراضی هستند میتوانند بیعت خود را با وی فسخ کنند، ولی علی برخاست و گفت ما بیعت خود را با تو فسخ نمیکنیم، زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت در نماز بر ما مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا از اداره امور دنیایی ما باز دارد و واپس اندازد؟<sup>۲</sup>

بموجب آنچه در خود نهج البلاغه تصریح شده، علی نه تنها خلافت ابوبکر را به رسمیت شناخته، بلکه پس از او خلافت عمر و عثمان را هم پذیرفته است، و این موضوع در نامه علی به معاویه که توسط جریر بن عبدالله بجلی به شام فرستاده شده و در ترجمه فارسی فیض الاسلام از نهج البلاغه عین آن به فارسی برگردانده شده است به روشنی منعکس است:

«همان کسانی که با ابوبکر و عثمان بیعت کرده بودند اکنون نیز به همان طریق با من بیعت کرده و عهد و پیمان بسته اند. پس آنکس را که در

۱ - احمد کسروی در کتاب «شیعه گری»، ص ۲۷.

۲ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۲۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵؛ الامامة و السياسة ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۱-۱۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۵.

این پیمان حضور داشته نمیرسد که راهی جز آنچه را که بدان رفته است اختیار کند، و آنرا هم که در آن حاضر نبوده (اشاره به خود معاویه) نمیرسد که آنرا نپذیرد، زیرا مشاوره حق مسلم مسهاجرین و انصار است، و چون ایشان گرد آیند و مردی را خلیفه و پیشوا نامند رضای خداوند در این کار است و اگر کسی بمنظور عیب جویی یا بدعتی از فرمان ایشان (خلفا) سر پیچد اینان وظیفه دارند که او را وادار به اطاعت کنند و هرگاه فرمان آنانرا نپذیرفت با او از در جنگ درآیند<sup>۱</sup>. در جای دیگری از نهج البلاغه، باز علی در مورد قبول خلافت ابوبکر میگوید:

«ما از قضای الهی خوشنود و به فرمان او تسلیم هستیم. آیا میبینی مرا که بر رسول خدا دروغ بگویم؟ سوگند به خدا که من اولین کسی هستم که او را تصدیق کردم. پس اولین کسی که او را تکذیب کند نخواهم بود. پس در امر خلافت خود اندیشیدم و دیدم که اطاعت از فرمان رسول بر من واجب است. لذا با ابوبکر بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت رفتار نمودم.»<sup>۲</sup>

همین نهج البلاغه حاوی خطبه فصیحی است که علی بن ابیطالب بمناسبت مرگ عمر در تجلیل از او ایراد کرده است و در آن گفته شده است: «او کسی است که کجی را راست کرد، و درد را درمان کرد، و سنت را بر پا داشت، و فتنه را پشت سر گذاشت. پاک جامه رفت و اندک عیب، خیر خلافت را دریافت و از شر آن اجتناب جست. طاعت خداوند را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی ورزید.»<sup>۳</sup>

قبلاً گفته شد که علی دختر دوازده ساله خود ام کلثوم را که از فاطمه زهرا داشت به زنی به عمر داد و چنانکه عده ای از مورخان نوشته اند وی از عمر صاحب پسری بنام زید شد که در کودکی درگذشت. در زمان صفویه و در اوج دشمنی شیعه و سنی، برای آنکه همین عمر که او را عامل سقط جنین فاطمه زهرا و مرگ او قلمداد

۱ - نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، ص ۸۴۰-۸۴۳.

۲ - همانجا، ص ۱۲۲، ۲۱۰-۲۱۱.

۳ - همانجا، ص ۷۱۲.

میکردند شوهر دختر خود او دانسته نشود کوشیدند تا با ساختن حدیثهایی «موثق» این ام کلثوم را دختر شخص دیگری بنام جزول خزاعی بدانند، ولی موضوع ازدواج دختر علی با عمر قبلاً توسط کلیه مورخان سنی و شیعه قرون اولیه اسلامی تأیید شده بود.

موضوع امامت، با مفهوم مورد نظر جهان تشیع نسبی، از نظر تقریباً همه پژوهشگران، موضوعی است که در زمان خود علی مطلقاً مطرح نبوده و تنها از بعد از قتل علی و آغاز خلافت بنی امیه به میان آمده است. بدین جهت در هیچ جا از زیان شخص علی سخنی در باره امامت نمیتوان شنید و در هر روایتی که از او هست تنها صحبت از خلافت در میان است. حتسی در خطبه معروف شقشقیه که از مهمترین خطبه های نهج البلاغه است سخن تنها از خلافت است و نه از امامت. بعد از شهادت علی هم، اختلاف حسن بن علی با معاویه بر سر خلافت بود و موضوع امامت در میان نبود، همچنانکه واقعه کربلا نیز بخاطر خودداری حسین بن علی از بیعت با یزید در امر خلافت روی داد و نه بر سر امامت. ماجرای امامت علی و فرزندان او ماجرابی بود که عملاً فقط با شهادت حسین بن علی و حماسه آفرینی کربلا آغاز شد. آنچه پیش از آن بصورت شیعه علی مطرح بسود فقط معنی کلی هواخواهان علی را داشت و با همان مفهومی گفته میشود که شیعه عثمان یا شیعه عباسی و شیعه زیدیه و شیعه معاویه و نظائر آنها (که سعید نفیسی ۳۷ نمونه از آنها را در «تاریخ اجتماعی ایران» آورده است). این اصطلاح با همین مفهوم در خود قرآن نیز بصورت شیعه موسی بکار رفته است: «... پس موسی بدون اطلاع مردم به شهر درآمد، و در آنجا دو مرد را مشغول زد و خورد با یکدیگر دید که یکی از آنها از شیعیان خود او بود و دیگری از شیعیان دشمنانش، پس آنکسی که شیعه خود او بود از وی علیه حریفش یاری طلبید و موسی مشتکی بر او نواخت که کارش را بساخت» (قصص، ۱۵). همین اصطلاح در آیه شصت و نهم سوره مریم تکرار شده است.

در متن عهدنامه ای که پس از جنگ صفین در باره قبول حکمیت میان علی بن ابیطالب و معاویه بن ابوسفیان منعقد شد نیز قید شده است که «علی از جانب مردم عراق و شیعیان آنها و معاویه از طرف مردم شام و شیعیان آنها موافقت میکنند که...»، و این نکته ای است که طه حسین در کتاب «علی و فرزندان او» اختصاصاً بر آن تأکید نهاده است. عنوان شیعه بصورت اختصاصی پیروان علی تنها پس از قیام خوارج به کسانی تعلق گرفت که به علی و خاندان او وفادار ماندند و این برداشت آنها هسته اصلی نهضتی شد که بعدها ایران با هدف مبارزه با نژادپرستی عربی در خلافت اموی بصورت سنگر آن در جهان اسلام در آمد. شاید تذکر این واقعیت نیز ضروری باشد که تشیع همیشه مرادف با بخش اثنی عشری (دوازده امامی) آن نبوده است، بعکس در قرون اول تا نهم هجری اکثریت جامعه شیعه متعلق به زیدیه و قرمطیان و اسماعیلیه و غلاة بودند و تنها از قرن دهم هجری با روی کار آمدن صفویه و بخصوص با شمشیر قزلباشان و کشتارهای بیدریغ شاه اسماعیل اول بود که شیعه اثنی عشریه بصورت بخش اصلی این جهان تشیع در آمد.

در دنیای تشیع همواره گفته شده است که تنها خلافت مشروع خلافت علی بوده و قبل و بعد از او جهان اسلام همواره توسط خلفای غاصب اداره شده است. هر چند که خود این فرضیه توهین مسلم به آیینی است که در طول ۱۴۰۰ سال نتوانسته است جز یک رهبر مذهبی واقعی و مشروع در رأس خود داشته باشد و جز در پنج ساله خلافت علی در همه ۱۳۹۵ سال دیگر امور آن بدست کسانی اداره شده است که به خدا و پیامبر او دروغ گفته و خواست آنانرا زیر پا گذاشته اند، در مورد دوران خلافت خود علی نیز واقعیت این است که به علت نامساعد بودن زمان این خلافت هیچ تغییری اصولی در وضع جامعه اسلامی در سالهای معدود حکومت او روی نداد. اگر علی جانشین بلافصل پیامبر شده بود، یا حتی اگر هم بعد از عمر به خلافت نشسته بود، احتمالاً سیر تحول سیاسی و اجتماعی جهان اسلام میتواندست صورتی غیر از آنچه بر آن گذشت داشته باشد، ولی دوران سسیزده ساله حکومت و خلافت عثمان که راه را بر چنگ اندازی بنی امیه باز کرد،

چنان فساد فراگیر مالی و اخلاقی را در جامعه اسلامی رسوخ داد که دیگر امکان بازگرداندن آن به صورت مورد نظر علی باقی نماند. بهمین دلیل در عمل نیز، تمام دوران کوتاه خلافت علی به جنگهای داخلی مسلمانان - که اساساً تصور آن هم در زمان خود پیامبر نمیرفت - گذشت. نخست جنگ معروف به جمل (شتر) با عایشه، همسر محبوب پیامبر و «ام المؤمنین» اسلام، سپس جنگ صفین با معاویه و یاران او، و بدنبال آن جنگ نهروان با خوارج که منجر به یکی از بزرگترین کشتارهای صدر اسلامی شد، و تازه در آستانه جنگ بزرگ تازه ای با معاویه بود که یکی از یاران پیشین خود علی، عبدالرحمن بن ملجم، او را با خنجر زهرآلود در هنگام نماز به قتل رسانید. با اینهمه قتل علی به جریان سیل خونی که تازه در درون جهان اسلام براه افتاده بود پایان نداد، بلکه آغازگر بیش از هزار و سیصد سال رویارویی خونین شیعه و سنی شد که شمار قربانیان آن احتمالاً از شمار قربانیان جنگهای درون مذهبی جهان مسیحیت در همین سالها کمتر نبوده است<sup>۱</sup>.



۱ - کاملترین بررسی را در باره دوران خلافت علی، در میان آثار محققان غربی در «سالنامه های اسلام» کانتانی میتوان یافت که دو جلد نهم و دهم (آخرین جلد های این مجموعه که در سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ در میلان بچاپ رسیده اند و شامل قریب یکهزار صفحه اند) کلاً به دوران خلافت علی اختصاص یافته اند. به غیر از این مرجع استثنایی، میتوان به مراجع زیر مراجعه کرد: J. Wellhausen: Die religiös-politischen Oppositionen parteien im alten Islam Das: در W. Sarasin، چاپ برلین، ۱۹۰۱، G. Bild Alis bei den Historikern der Sunna (Basel) سوئیس، ۱۹۰۷، Levi della Vida: در Il Califfato di Ali، مجله بررسیهای شرقی RSO، دوره هفتم، ۱۹۱۳، ص ۴۲۷-۵۰۷، در F. Gabrieli: Sulle origini del movimento Harigita، در گزارشهای آکادمی لنینچی (فرهنگستان ایتالیا)، دوره هشتم، جلد هشتم، ۱۹۴۱، در L. Veccia Vaglieri: Il conflitto 'Ali-Mu'awiyya e la secessione kharigita، در: riesaminati alla luce dei fonti ibadite «سالنامه انستیتوی شرقی دانشگاه ناپل، سال ۱۹۵۲، ص ۱-۴۹، در E. Ludwig Petersen: Ali and Mu'awiya in early arabic Tradition، چاپ کپنهاگ، ۱۹۶۱.

## خلفای اموی

با خلافت معاویه بن ابی سفیان، پنجمین «امیرالمؤمنین» تاریخ اسلام، نهاد خلافت اسلامی پا به راهی گذاشت که بهمان اندازه که با حکومت و سیاست نزدیک بود، از اصالت مذهبی بدور بود. وقتی که تاریخ خلافت‌های اسلامی با تاریخ کلیسای کاتولیک، نهاد مشابه و همزمان خلافت به مقایسه گذاشته شود، خوب دیده میشود که حتی کارنامه بدترین پاپ از جمع ۲۶۰ پاپ دوران دو هزار ساله این تاریخ، یعنی پاپ برزیای معروف، چه از نظر فساد اخلاقی، چه از نظر فساد مالی و چه از لحاظ جنایتکاری در برابر کارنامه این نخستین امیرالمؤمنین دودمان اموی چندان سیاه نمی نماید.<sup>۱</sup>

معاویه رسماً فرزند ابوسفیان، بزرگ خاندان بنی امیه بود که با خاندان بنی هاشم دو شعبه اصلی قریش را تشکیل میدادند و پیوسته با یکدیگر در حال رقابت بودند. ظهور محمد و آیین نو از میان خاندان بنی هاشم بنی امیه را از همان آغاز به مخالفت با این آیین واداشت و کار رهبری قریش و مردم مکه را در مبارزه با محمد و مسلمانان، ابوسفیان بعهده گرفت که بعداً جنگهای بدر و احد را علیه محمد ترتیب داد. مادر معاویه، هند، که او نیز از خاندان بنی امیه بود پدر و پسر و برادرش را در جنگ بدر بدست علی و حمزه از دست داد و بدین جهت کینه چنان شدیدی از این دو در دل گرفت که وقتی که در جنگ احد حمزه عموی محمد کشته شد، وی در میدان جنگ سینه او را با کارد شکافت و جگرش را بیرون کشید و با دندان پاره کرد و بدین جهت هند جگرخوار لقب یافت. بطوریکه زمخشری در ربیع الابرار مینویسد فرزندی معاویه از ابوسفیان مسلم نبود و وی علاوه بر ابوسفیان به چهار پدر دیگر: عماره بن ولید، مسافر بن عمر، عباس بن عبدالمطلب و صباح سباه نیز نسبت داده شده بود، ولی چون هند بنت عتبه مادر او همسر قانونی ابوسفیان بود، معاویه نسباً فرزند ابوسفیان

۱ - Th. Nöldeke در: Zür Geschichte der Omajjader، مجله خاورشناسی آلمان ZMDG، ۱۹۰۱.

شناخته شد. خود معاویه بعداً بهمین ترتیب شخصی کاردان بنام زیادبن ابیه را که چون پدرش معلوم نبود «پسر پدرش» خوانده میشد (و در زمان خلافت علی والی فارس بود ولی بعداً از بیعت با معاویه سر باز زده بود) فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد و از چندین نفر شهادت گرفت که وی فرزند حرامزاده ابوسفیان و بنابراین برادر ناتنی او است، و بدنبال آن ولایت بصره و کوفه و حکومت ایسران و عمان و سند را بدو محول کرد. ابن زیاد معروف که در واقعه کربلا ورق را به نفع یزید و به زیان حسین برگردانید، پسر همین زیادبن ابیه بود.

معاویه در همان سال فتح مکه بدست مسلمانان، همراه پدرش ابوسفیان قبول اسلام کرد، و اندکی بعد نیز از غنیایم جنگی صفین سهمی استثنایی توسط محمد دریافت داشت. بعداً بعلت اینکه سسواد خواندن و نوشتن داشت از جمله کاتبان قرآن شد، هر چند که بعضی از سیره نویسان او را فقط کاتب نامه های محمد به رؤسای قبایل عسرب دانسته اند. در زمان خلافت عمر، چون یزیدبن ابی سفیان برادر ارشد معاویه و فرماندار شام به بیماری طاعون درگذشت عمر این سمت را به معاویه محول کرد و بعداً عثمان نیز که خودش از بنی امیه بود وی را در این سمت باقی گذاشت، و همین موقعیت به وی اجازه داد که پس از قتل عثمان از اطاعت علی سر باز زند، و از آن پس با استفاده وسیع از توطئه و رشوه و فساد و بخصوص خریدن اشخاص مؤثر زمینیه را برای روی کار آمدن خود فراهم سازد. به نوشته جرجی زیدان «همینکه معاویه نمیتوانست حریفی را با زور یا با زر رام کند، او را مسموم میکرد. یکی از این حریفان رام نشدنی عبدالرحمن بن خالد فرزند خالدبن ولید سردار معروف بود. معاویه ابن اثال پزشک را خواست و بدو گفت که اگر عبدالرحمن را مسموم کند او را مادام العمر از پرداخت مالیات معاف خواهد کرد و اضافه بر آن تا زنده باشد مالیات شهر حمص را بدو خواهد بخشید. ابن اثال شربت زهرآلودی تهیه کرد و بوسیله غلامان عبدالرحمن بدو نوشانید و او را از پای درآورد. بهمینطور معاویه مالک اشتر را مسموم کرد. مالک از طرف خلیفه علی بن ابیطالب به حکومت مصر منصوب شده بود و معاویه که

میدانست اگر پای وی به مصر برسد آن سرزمین بالمره در اختیار هواداران علی قرار خواهد گرفت کسانی را نزد تحصیلدار مالیات قلمزم فرستاد و به وی پیغام داد که مالک در راه رفتن به مقر حکومت خود از نزد تو میگذرد، و اگر او را در آنجا مسموم کنی تا زنده ام و زنده ای از تو مالیات نمیخواهم و هر آنچه را هم که از بابت مالیات برداشت میکنی بخودت میبخشم. تحصیلدار مالیات قلمزم بسه سر راه مالک اشتر آمد و او را به خانه خود دعوت کرد و شربت زهرآگینی را با عسل بدو نوشانید و مالک همانجا درگذشت<sup>۱</sup>.

از جمله دیگر کسانی که به اعتقاد اهل تشیع از جانب او مسموم شدند حسن بن علی امام دوم شیعه بود که پیروان علی پس از قتل او وی را به خلافت برداشته بودند، ولی طبق توافقنامه ای که بین او و معاویه بامضا رسید امام حسن پس از شش ماه خلافت بنفع معاویه از مقام خود چشم پوشید و بعد هم به تحریک معاویه توسط یکی از همسرانش مسموم شد و درگذشت.

در زمان معاویه سادگی قبیلسه ای عرب که به «مساوات اسلامی» تعبیر میشد و تا آنزمان کمابیش برقرار مانده بود جای خود را به تقلید از رسوم درباری ایران و بیزانس داد و در دوران جانشینان او از آن نیز فراتر رفت:

«در دوران خلفای راشدین فقط دست خلیفه را، آنهم هنگام بیعت با او یا گرفتن مقرری قانونی از او یا در موقع وداع با او میبوسیدند. در زمان معاویه مقرر شد که تنها آستین خلیفه را ببوسند، و بعد بجایی رسید که سم اسب خلیفه را میبوسیدند، و در حالیکه خلفای راشدین بطور عادی با مردم می نشستند و صحبت می کردند خلفای بعد از معاویه و نخستین خلفای عباسی از پشت پرده با وزیران و بزرگان خلافت سخن میگفتند. خلفای بعدی عباسی یک پرده را تبدیل به دو و سه و چهار پرده کردند و بدین ترتیب منصب پرده داری بصورت یکی از مهمترین مناصب حکومتی در آمد.

۱ - جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۰۸



پرده دار میان خلیفه و حاضران میایستاد و اوامر خلیفه را از پشت پرده بدانان ابلاغ میکرد».

بدفترجام ترین کار معاویه، ارشی کردن نهاد خلافت توسط او بود که نتیجه مستقیم آن روی کار آمدن «امیرالمؤمنین» هابی چنان ناصالح، فریبکار، فاسق، دروغگو، آدمکش و طماع بود که وجودشان حتی به عنوان وارثان سلسله های بیابانگردان غارتگر نیز مایه شرم بود، و با اینهمه اینان یکی پس از دیگری با ادعای نمایندگی تام الاختیار خداوند و رسول او در روی زمین بر مسند خلافت نشستند.<sup>۱</sup>



یزیدبن معاویه، ششمین امیرالمؤمنین تاریخ اسلام، نخستین خلیفه اسلامی بود که بصورت ارشی بدین مقام رسید، و از آن پس این سنت تا به پایان خلافت عثمانی در قرن بیستم همچنان ادامه یافت ۳۸ سال عمر و با عنوان رسمی «یزید اول» سه سال و شش ماه خلافت کرد. نه تنها در حفظ شعائر مذهبی حتی بصورت ظاهر بی اعتنا بود، بلکه اصولاً به اسلام و اصالت آن اعتقادی نداشت. در شعر معروفی که از او نقل کرده اند آمده است که «بنی هاشم بنام دین با حکومت بازی کردند، والا نه وحیی نازل شده بود، نه خبری از غیب آمده بود»<sup>۲</sup>. در این زمینه، پیش از او نیز ابوسفیان، جد او، در باره خلافت اسلامی گفته بود: «با خلافت بازی کنید، چنانکه با گوی بازی میکنید»<sup>۳</sup>.

شهرت بسیار ناخوشایند یزید در تاریخ خلافت، جنگ او با حسین بن علی و واقعه خونین کربلا است که شکافی التیام ناپذیر در تاریخ جهان اسلامی پدید آورد. بدنبال این واقعه، و نیز با تظاهر یزید به فسق، مردم مدینه در سال ۶۳ هجری بر پس گرفتن بیعت خود از

۱ - همان کتاب، ص ۱۰۰۶.

۲ - ابولفرج اصفهانی: الاغانی، ج ۷، ص ۴۹. این شعر به ولیدبن یزید خلیفه یازدهم اموی نیز نسبت داده شده است.

۳ - حیات امام الحسن، ج ۲، ص ۱۱.

یزید اتفاق کردند. یزید مسلم بن عقبه یکی از سرداران خود را به مدینه فرستاد، و او پس از جنگی سخت وارد آنجا شد و بدست سپاهیان خودش که عموماً اهل سوریه بودند ۷۰۰ تن از بزرگان قریش و مهاجرین و انصار و ۱۲,۰۰۰ نفر از مردم شهر را کشت و از بقیه آنها به زور دوباره برای یزید بیعت گرفت. لشکریان شام سپس رهسپار مکه شدند، اما پس از چهل روز محاصره این شهر و سسنگباران خانه کعبه با دریافت خبر مرگ یزید دست از محاصره برداشتند و به دمشق بازگشتند.<sup>۱</sup>



جانشین یزید، معاویه دوم، خلیفه ای منحصر بفرد در نوع خود در تاریخ اسلام بود، زیرا چهل روز بعد از اینکه بر مسند خلافت نشست مردم را به مسجد دعوت کرد و گفت ایها الناس، راستش را بخواهید من حوصله خلافت ندارم، از این اداهایی هم که باید به نام امیرالمؤمنین درآورد خوشم نمیآید. فکرهایتان را بکنید و برای خودتان خلیفه دیگری انتخاب کنید. و همانجا از شغل خود استعفا کرد و خانه نشین شد. مادرش که نقشه های بسیار برای آینده داشت باو عتاب کرد که از داشتن چنین فرزندی شرم دارد. جواب داد که او هم از داشتن چنین مادری چندان مفتخر نیست. بیست و دو سال بیشتر نداشت که ناگهان درگذشت و همانوقت شهرت یافت که چون آبی از او گرم نمیشده، مسمومش کرده اند.<sup>۲</sup>

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۶۰ تا ۶۳ هجری؛ مروج الذهب مسعودی، چاپ پاریس، ج ۵، ص ۱۲۶-۱۶۵؛ الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۲۲-۱۳۶ و ج ۱۷، ص ۷۰-۷۸؛ Père H. Lammens در *Le califat de Yazid Ier* نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، سال ۱۹۲۰؛ *Tod und Andenken des Chalifen Jazid I*، مجله انجمن خاورشناسی آلمان ZDMG، ج ۶۶، سال ۱۹۱۲.

۲ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۶۴ هجری؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳-۱۴؛ انساب بلاذری، ج ۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲؛ تنبیه والاشارات، ج ۲؛ Père H. Lammens در: *Mo'awia II ou le dernier des Sofianides*، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، سال ۱۹۳۰.

هنگام مراسم تدفین وی، عموی پدری او ولیدبن عتبه بن ابی سفیان بر جنازه او اقامه نماز کرد با این حساب که از این راه بزرگ خانواده و خلیفه آینده مسلمانان شناخته شود، ولی در تکبیر سوم نماز نیزه ای که از دور به سویش پرتاب شد پهلویش را پاره کرد و چند ساعت بعد مراسم تدفین خود او نیز در همانجا برگزار شد.



پس از کناره گیری معاویه ثانی از خلافت، مروان بن حکم از قبیله ابی العاص مدعی خلافت شد. وی در زمان خلافت عثمان منشی او بود و بعد حاکم مدینه شد. پس از مرگ یزید به شام رفت و بدنبال کناره گیری معاویه بن یزید از خلافت، به سراغ عبدالله بن زبیر رفت تا او را به ادعای خلافت برانگیزد و خودش در دستگاه وی به نان و آبی برسد. ولی عبدالله بن زبیر بدو گفت: چرا خودت این دعوی را نمیکنی تا من نیز پشتیبانیت کنم، زیرا خودم داوطلب این مقام نیستم. مروان این پیشنهاد را پسندید و به ادعای خلافت برخاست. تدریجاً مردم اردن و بعد شام و سرانجام مصریان با او بیعت کردند، و او پسرش عبدالملک را والی مصر کرد و خود در مشق بر مسند خلافت نشست. ولی این امیرالمؤمنین تازه مدعی پر و پا قرصی نیز در برابر خود داشت و او خالدبن یزید دومین پسر یزیدبن معاویه بود که با وجود صغر سن خودش را قانوناً وارث خلافت میدانست.

مروان برای محکم کاری به فاخته زن بیوه یزیدبن معاویه و مادر خالد پیشنهاد ازدواج کرد، اما چند روز بعد در گفتگویی با خالد، اوقاتش تلخ شد و در حال خشم او را مادر قحبه خطاب کرد. خالد نیز این ماجرا را عیناً با مادرش در میان نهاد، و او گفت: ناراحت نباش، کاری میکنم که دیگر چنین فحشهایی به مادرت داده نشود. مروان در آن شب به خانه همسر تازه اش آمد، و در ضمن گفتگو با نگرانی از او پرسید: امروز من با خالد تندی کردم. شکایتی از من به تو نکرده است؟ فاخته گفت: نه، امیرالمؤمنین، خالد پسری نیست که از سخنان خلیفه برنجد و به کسی شکایت کند. مروان با خیال آسوده شام خورد و

خواهید. وقتیکه خوابش سنگین شد، فاخته همراه با چند کنسیر بالش بزرگی را بر روی دهان مروان گذاشتند و هر چهار کنیزک آنقدر بر روی آن نشستند که وی پس از مدتی دست و پا زدن خفه شد. هنگام مرگ ۶۳ سال داشت و تنها نه ماه خلافت کرده بود.<sup>۱</sup>



عبدالملک مروان، پسر و جانشین او، که با عنوان نهمین امیرالمؤمنین عالم اسلام به خلافت نشست، در همان نخستین روز خلافت خود بر بالای منبر رفت و گفت: «ای مردم، دانسته باشید که در دوران خلافت من کسی را حق چون و چرا در کارهای من نیست، و هر کس که به وضع موجود ایرادی داشته باشد خونش به گردن خودش است. بنابراین آنکس که نخواهد گردنش بریده شود بهتر است عقده هایش را آنقدر در سینه اش نگاه دارد تا بمیرد». این همان امیرالمؤمنین است که طبری و ابن اثیر و یعقوبی او را «جبار عنید» نامیده اند.

در دوران کوتاه خلافت مروان بن حکم، عبدالملک که سمت ولیعهدی او را داشت شدیداً تظاهر به دینداری میکرد و بخصوص قرآن زیاد میخواند. ولی بمحض اینکه خبر مرگ پدرش بدو رسید، جابجا قرآنی را که مشغول خواندنش بود بست و خطاب بدان گفت: «هذا فراق بینی و بینک» که میتوان آنرا به «دیدار ما در قیامت» معنی کرد.<sup>۲</sup> از آن پس یکی از زشت ترین دورانهای «خلافت اسلامی» توسط او

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال های ۶۴ تا ۶۴ هجری؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۱-۲۷۷ و ج ۵، ص ۱۹۷-۲۰۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۴-۳۴؛ انساب الاشراف، چاپ لیسن، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۶۴؛ تاریخ ولایة المصر «الکندی»، ص ۴۲-۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۶؛ اسدالغابه ابن الاثیر، ج ۲، ص ۳۳-۳۷؛ معارف ابن قتیبہ، ص ۳۵۳-۳۵۸؛ Père H. Lammens در: L'avènement des Marwanides et le califat du Marwan Ier، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۲۷؛ F. Buhl: Zur Krisis der Umajjadenherrschaft، Zeitschrift für Assyriologie. XXVII, 1912.

۲ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۲۰.

آغاز شد. پسر عمویش عمرو بن سعید را که رقیب وی در خلافت بود دوستانه به میهمانی در قصر خود دعوت کرد و در آنجا او را بدست خودش کشت. روز بعد در مسجد جامع دمشق بعد از اقامه نماز جماعت بر منبر رفت و گفت که آیا کسی در باره عمرو بن سعید از من پرسشی دارد تا پاسخش را با شمشیر دریافت دارد؟ وقتی هم که بعدا حاکم او حجاج بن یوسف، عبدالله بن زبیر صحابی معروف پیامبر را در صحن کعبه کشت و بدار آویخت، وی در همین مسجد جامع و از بالای همین منبر به جماعت نمازگزاران هشدار داد که کسی از شما مرا در این باره به پرسش نگیرد، زیرا که در همین جا گردنش را خواهم زد». به نوشته ابن اثیر این خلیفه نخستین کس در اسلام بود که شعار امر بمعروف را تبدیل به نهی از معروف کرد.<sup>۱</sup>

واقعه معروف ویرانی خانه کعبه در زمان این خلیفه انجام گرفت. این دستور از آنرو از جانب عبدالملک داده شد که عبدالله بن زبیر حاکم مکه را که حاضر به بیعت با او نشده بود بقتل برساند، و برای اینکار حجاج بن یوسف ثقفی والی خونخوار بصره را با سپاه مجهزی به پیکار با او فرستاد. عبدالله به خانه کعبه که از دیرباز محل بست تلقی میشد پناه برد، ولی حجاج کعبه را محاصره کرد و فرمان داد که آنرا با منجنیق ویران کنند. «در ابتدا تیراندازان از اجرای این فرمان اکراه داشتند، اما حجاج بدانان گفت: ای یاران، این خانه را بکوید تا از هدایای خلیفه عبدالملک بهره مند شوید، و این بار تیراندازان که از گشاده دستی امیرالمؤمنین آگاه بودند دیگر در اینکار درنگ نکردند»<sup>۲</sup>. «سپاهیان خلیفه کعبه را گشودند و سر عبدالله بن زبیر را در حرم آن بردند، سپس خانه کعبه را به صورتیکه در تاریخ اسلام سابقه نداشت آتش زدند و حجرالاسود را چهار پاره کردند. آنگاه سه روز تمام در خود مکه کشتار کردند و بعد رو به مدینه آوردند و مردم آنرا نیز دسته دسته کشتند و هر دری را که بسته یافتند آتش زدند و شمشیر بر دست به زنان قریش تاختند و مقنعه از سرشان

۱ - همانجا، ص ۷۲۱.

۲ - همانجا، ص ۶۵.

کشیدند و خلخال‌ها را از پایشان درآوردند»<sup>۱</sup>.

وی نه سال و هشت ماه خلافت کرد و در ۴۵ سالگی مرد. هشت زن و شمار فراوانی کنیز و ۱۹ پسر و دختر داشت.<sup>۲</sup>

\* \* \*

ولید بن عبدالملک، دهمین امیرالمؤمنین اسلام که پس از مرگ پدرش ده سال خلیفه مسلمانان بود، مردی چنان عامی بود که ملا نصرالدین عصر خود بحساب می‌آمد. در زمان او افریقیه و اندلس به تصرف مسلمانان در آمدند، ولی او تا آخر عمر نتوانست محل جغرافیایی این سرزمینها را بدرستی تشخیص بدهد، و طبعاً از موضع جغرافیایی سند و ماوراءالنهر نیز که تازیان به پیشرفتهای مهمی در آنها نائل شدند سر در نمی‌آورد. موسی بن نصیر سردار فاتح اندلس که تا آنسوی پیرنه پیش رفته بود، بخاطر اختلافی که با طارق فرمانده قوای خود در حمله به اسپانیا پیدا کرده بود از جانب او به دمشق احضار شد، و در آنجا موسی پس از مصادره شدن همه غنائمی که به عنوان پیشکش همراه آورده بود به امر او به زندان افتاد و بعد کسارش در حجاز به گدایی کشید، و طارق نیز مانند او در گمنامی مرد.<sup>۳</sup>

\* \* \*

---

۱ - ابن خلکان،: وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۶۵ تا ۸۶ هجری؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۵-۱۷۵؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۶؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۹-۴۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۶۶-۱۸۰، یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۴؛ L. Caetani در: Chronographia islamica، سال ۸۶ هجری، ص ۱۰۴۰-۱۰۴۴؛ E. von Bergmann در: Nominale der Münzreform des Chalifen Abdulmalek J. ۱۸۷۸؛ Wolken در: Catalog of the Arab-Sassanian Coins، بریتیش میوزیوم، ۱۹۰۲.

۳ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۸۶ تا ۹۵ هجری؛ فتوح البلدان، چاپ برلین، ص ۱۲۳-۱۲۷؛ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۵، ص ۳۶۰-۳۹۵؛ Père H. Lammens در Le Calife Walid et le prétendu partage de la Mosquée des Omayyades à Damas، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، سال ۱۹۳۲.

سلیمان بن عبدالملک، جانشین او و امیرالمؤمنین یازدهم، تنها دو سال و دو ماه خلافت کرد، و در زمان او شکست اعراب در محاصره قسطنطنیه برای همیشه به رویای تصرف بیزانس پایان داد. پرخوارترین امیرالمؤمنین تاریخ بود، و سرانجام نسیم در یکروز ماه رمضان در شهر طائف یک بزغاله بریان و پنج مرغ کباب شده و بیست انار و یک کاسه حریره و یک سبد انجیر خورد و خوابید و دیگر بیدار نشد. این سخن معروف از همین خلیفه است که: «عجب دارم از این ایرانیان، که هزار سال فرمانروایی کردند بی اینکه یکروز محتاج به ما شوند، و ما کمتر از صد سال است که حکومت میکنیم و یکروز نیست که محتاج آنها نباشیم»<sup>۱</sup>



جانشین او، عمر بن عبدالعزیز که در سال ۹۹ هجری خلیفه شد، تنها خلیفه، از معاویه گرفته تا عبدالمجید دوم عثمانی است که مردی پرهیزکار و بیغرض شناخته شده است. از طرف مادر نسبش به عمر بن خطاب میرسید و در زمان خلافت ولید به حکومت حجاز منصوب شد، ولی حجاج بن یوسف والی عراق به خلیفه شکایت برد که وی عراقی هایی را که از دست من به مدینه میگریزند بآسانی پناه میدهد و باعث میشود که آنها دیگر از من نترسند، و خلیفه به اصرار حجاج او را به دمشق خواند. در دوران خلافتش کوشید تا از ظلم های فراوانی که کالای رایج دستگاه خلافت بود بکاهد. یزید بن مهلب حاکم سستمرگ خراسان را معزول کرد و دشنام به علی و فرزندان او را که از زمان معاویه معمول شده بود ممنوع ساخت و در مورد پیروان سایر مذاهب بخصوص زرتشتیان روش مدارا پیش گرفت. دریافت وجوهی را که بدستور حجاج بن یوسف هر ساله از ایرانیان به عنوان هدایای نوروز و

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۹۶ تا ۹۸ هجری؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۵-۳۰؛ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۳۵-۳۴۵ و ۳۵۱-۳۶۲؛ ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۹۴؛ J. Wellhausen در: Die Kämpfe der Araber mit den Römern، ص ۴۳۹-۴۴۲.

مهرگان وصول میشد و خراج اضافی سنگینی برای آنان بود نادرست دانست<sup>۱</sup> و فشارهایی را که به مسیحیان قبطی مصر وارد می‌آمد متوقف کرد. یکی از مأموران خلیفه در مصر بدو نوشت که اگر در مصر احوال بدین منوال پیش رود ممکن است بسیاری از مسیحیان اسلام آورند و عواید دریافتی دولت از آنان از میان برود. در پاسخ او نوشت که آیا خداوند رسول خود را برای مسلمان کردن مردمان فرستاده بود یا برای وصول مالیات؟<sup>۲</sup>

پس از دو سال و پنج ماه خلافت، در ۳۸ سالگی درگذشت و همانوقت شایع شد که بدست مروانی ها که خواستار چنین خلیفه ای نبودند مسموم شده است.<sup>۳</sup>



امیرالمؤمنین سیزدهم، یزیدبن عبدالملک، نواده دختری یزیدبن معاویه، که از همان آغاز در توطئه مسموم کردن عمرین عبدالعزیز شریک دانسته شد، برخلاف پدرش یکی از فاسق ترین خلفای همه تاریخ اسلام از کار در آمد. از همان روز اول خلافت بساط باده پیمایی و عیاشی را چنان وسیع گسترد که او را خلیفه هرزه نامیدند. بخصوص کنیزک زیبایی بنام حبابه عقل و هوش از او برد، تا بدانجا که به تعبیر جرجی زیدان این کنیز فرمانروای واقعی امپراتوری اسلام شد. مسیلمه برادر کوچکتر خلیفه کوشید تا او را بر سر عقل بیاورد، و وی نیز قول داد که از حبابه دوری گزیند، ولی به نوشته «الآغانی» روز جمعه ای

۱ - تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲ - نقل توسط ادوارد براون در «تاریخ ادبی ایران»، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۹۹ و ۱۰۰؛ کامل، ج ۲،

ص ۱۷۲-۲۲۴ و ج ۳، ص ۳۳۷ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۴۳-۳۰۲؛ ابن

الجوزی: مناقب عمرین عبدالعزیز، لینن، ۱۹۲۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۹-

۳۷۲، مروج الذهب، ج ۵، ص ۴۱۶-۴۴۵ و ج ۶، ص ۱۶۱-۱۶۷ و ج ۹، ص ۴۲-

۵۰؛ Barbier de Meynard در: Le calife Omar ibn Abdalaziz، ژورنال

آزیاتیک، دوره دهم، شماره نهم، ص ۲۰۹-۲۲۰؛ M.J. de Goeje (ed.) در:

Historia Khalifatus Omari II, Jazidi II, et Hischami، لینن، ۱۸۶۵.



که خلیفه برای اقامه نماز جماعت رهسپار مسجد بود، حبابه عود بر دست بر سر راه خلیفه ایستاد و با آوازی دلکش شعری برای او خواند که خلیفه از مسجد رفتن منصرف شد و به غلامش گفت که به برادرش مسیلمه بگوید بجای او به مسجد برود و نماز اقامه کند، و خود بسا حبابه به عشرتگاه خویش در بیست رأس در نزدیکی دمشق رفت و دستور داد که تا در آنجاست هیچ نامه و گزارشی را برایش نفرستند. حبابه پرسید: ای امیر مؤمنان، پس مملکت را به که میسپاری؟ یزید دست او را بوسید و گفت: ملت و مملکت اسلام را یکسره به خال روی تو میبخشم<sup>۱</sup>، ولی این ماجرای عشق و مستی پایانی غم انگیز داشت، زیرا حبه انگوری که یزید در بزم باده گساری به دهان حبابه پرتاب کرد آنقدر در گلوی او ماند تا خفه اش کرد. سه روز تمام یزید کالبد بیجان حبابه را در بغل داشت و حاضر به قبول مرگ او نمیشد. وقتی هم که به کاخ خلافت بازگشت یک هفته بعد دوباره دیوانه وار به گورستان دوید و دستور نبش قبر محبوبه اش را داد و آنگاه خود را بدرون گور افکند و جسد وی را در آغوش کشید و ساعتها در این وضع ماند تا جمعی از رجال آل مروان به گورستان آمدند و خلیفه را از قبر بیرون آوردند. تا هفت روز بعد از آن وی بحال نیمه دیوانه زنده ماند و در این مدت برادرش او را از نظر مردمان پنهان کرد تا مسلمین از آنچه بر جانشین پیامبرشان میگذرد آگاه نشوند. در هفتمین روز خلیفه عاشق درگذشت و طبق وصیتش او را در کنار گور معشوقه به خاک سپردند. وی ۳۷ سال عمر و نزدیک به چهار سال خلافت کرد.<sup>۲</sup>

\* \* \*

هشام بن عبدالملک، چهاردهمین امیرالمؤمنین جهان اسلام،

۱ - الاغانی، ج ۷، ص ۱۲۷.

۲ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال های ۱۰۱ تا ۱۰۴؛ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۶۴؛ الاغانی، چاپ قاهره، ج ۱۳، ص ۱۶۶-۱۷۵؛ J. Wellhausen در *Das arabische Reich und seine Sturz*، ص ۱۹۴-۲۰۳.

خلیفه ای مقتدر بود، ولی طبق معمول این اقتدار بیش از هر چیز از بیرحمی و ستمکاری او سرچشمه میگرفت.

در زمان او، چون راهبان دیرهای مسیحی بطور سنتی از پرداخت مالیات معاف بودند برای اینکه کسانی با هدف نپرداختن جزیه خود را جزو آنها قلمداد نکنند واسمه والی مصر به فرمان او مقرر کرد راهبهای مسیحی صومعه ها را شمارش کنند و بر دست هر کدام حلقه آهنینی بزنند که در هیچ شرایطی امکان جدا کردن آن برایشان نباشد، و روی این حلقه ها نام راهب و نام دیر و تاریخ بستن حلقه را بصورت داغ شده قید کنند، و دست هر راهب دیگری را که چنین حلقه ای را بر دست نداشته باشد ببرند. بعضی از این راهبان را نیز سر بریدند و بعضی دیگر را زیر شلاق هلاک کردند<sup>۱</sup>. در زمان همین خلیفه جسد زید فرزند امام زین العابدین را که بدنبال قیامی نساموفق کشته شده بود پنج ماه در کناسه کوفه بر سر دار نگاه داشتند و بعد جنازه و دار را یکجا آتش زدند و خاکسترشان را در رودخانه ریختند. بعد از سقوط خاندان اموی و روی کار آمدن بنی عباس، جسد سالم خود هشام را به امر سفاح، نخستین خلیفه عباسی، همراه با اجساد نیمه پوسیده خلفای ماقبل او از گورهایشان بیرون کشیدند، و اسکلت هشام را پس از زدن ۸۰ تازیانه سوزاندند و خاکسترش در رودخانه ریختند<sup>۲</sup>.

هشام سیاستی شدیداً ضدایرانی داشت. مردی زشترو و بسیار خسیس بود و جنون گردآوری کلکسیون اسب داشت. وقتیکه مرد ۴,۰۰۰ اسب اصیل متعلق بدو در اصطبل خلافت نگاهداری میشد. پس از قریب ۲۰ سال خلافت، در ۵۳ سالگی درگذشت<sup>۳</sup>.

\* \* \*

۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۳۱.

۲ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۷.

۳ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سالهای ۱۰۵ تا ۱۲۴؛ اخبار الطوال، ص ۳۳۷-۷؛ الاغانی، ج ۶، ص ۱۰۱-۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۹۲؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۴۶۵-۴۷۹ و ج ۶، ص ۱-۱۷؛ Gabrieli در: Studi di storia Omayyada : Il califfato di Hishâm ; Alessandria, 1935

هشام به برادرزاده اش ولید بن یزید در نامه ملامت آمیزی (که البته از عتاب لفظی فراتر نمی‌رفت) نوشت: «هیچ منکری باقی نمانده است که تو بدان عمل نکرده باشی و هیچ معروفی نیست که بدان عمل کرده باشی. در چنین وضعی میتوانی لااقل بمن بگویی که به کدام مذهب اعتقاد داری؟» و ولید، که همچون ابونواس از فصیح‌ترین شاعران عرب شمرده شده است، در قطعه شعری بدین عتاب پاسخ داد که: «می‌پرسی آئین من و یارانم چیست؟ ما اهل همان طریقتیم که ابوشاکر<sup>۱</sup> نیز پیرو آن است، و قانون آن این است که شراب را میتوان هم گرم و هم سرد و هم خالص و هم دردآلوده نوشید، ولی بهیچ قیمت از نوشیدنش غافل نمیتوان شد»<sup>۲</sup>.

از شوخی روزگار خود این ولید بود که بجای فرزند هشام به خلافت رسید و با آنکه تنها یکسال در این مقام ماند، در همین مدت کوتاه رکورد دار کفر و فساد در همه تاریخ خلافت‌های اسلامی شد. شاعری چیره دست بود که بسیاری از اشعارش در وصف شراب به اشتباه به یزید اول (فرزند معاویه) نسبت داده شده است. از معروفترین خاطره‌هایی که از او مانده است ماجرای است که ابوالفرج اصفهانی در «الآغانی» از وی نقل کرده است: «... ولید در مستی قرآن را برداشت تا بدان تفأل بزند. این آیه از سوره ابراهیم آمد که: ستمگران در آتش دوزخ خواهند سوخت و آب جوشان خواهند نوشید. همانوقت قرآن را فروست و آنرا از دور هدف ترکش خود قرار داد و فی البداهه این شعر را خطاب بدان سرود که: اگر این تهدید را به من میکنی که نه به تو اعتقادی دارم و نه به خدایت، بدان که من همان ستمگرم که باید به آتش دوزخ در افتم. هرگاه روز قیامت خدای خودت را دیدی بدو بگو که ولید مرا پاره پاره کرد»<sup>۳</sup>. در همین راستا، این شعر کفرآمیز دیگر از او نقل شده است که: «تلعب بالخلافة هاشمی، بلا وحسی اتاه

۱ - فرزند هشام که میبایست جانشین او شود، ولی در زمان پدرش درگذشت.

۲ - F. Gabrieli در: *Al-Wahid ibn-Yazid, il Califfo e il poeta*، نشریه فرهنگستان ایتالیا، رم، ۱۹۳۴، ص ۵۲.

۳ - *الآغانی*، ج ۷، ص ۴۸.

ولا کتاب» (این هاشمی با خلافت بازی کرد. نه به او وحیی رسیده بود و نه کتابی برایش نازل شده بود).<sup>۱</sup>

اشعار ولید در وصف شراب غالباً چنان شیوا است که به نوشته «الآغانی» بسیاری از شاعران عرب تعبیرات ظریفانه خود را در باره شراب از آنها اقتباس کرده اند<sup>۲</sup>، و یکی از اینان ابونواس شاعر بزرگ عصر عباسی است که خیام عرب نامیده شده است. جرجسی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی» حکایت میکند که ولید حتی روزی تصمیم گرفت با تنی چند از یاران باده پیمای خود از دمشق (پایتخت خلافت) به مکه رود تا در پشت بام کعبه بساط باده نوشی بگستراند، و اگر هشدارهای نزدیکان او مانع این کار نشده بود، ممکن بود این رسوایی بزرگ تحقق یافته باشد. حکایت شده است که ولید بارها پیش از اقامه نماز جماعت در مسجد دمشق، در حوض شرابی که در کساح خود ساخته بود وضو میگرفت.

ابوالعلاء معری از جانب خود نقل میکند که ولید یک بنسای زرتشتی را به مکه فرستاد تا در کنار کعبه میخانه ای بسازد<sup>۳</sup>، و ابوالفرج اصفهانی در الاغانی شرح میدهد که چگونه وی یک بامداد زنی را که همخوابه اش بود بجای خود برای اقامه نماز جماعت به مسجد فرستاد<sup>۴</sup>. وقایع نگاران متعدد دیگر عرب نیز همین ماجرای شگفت انگیز را به صورتهایی مختلف از او حکایت کرده اند که: مؤذن

---

۱ - الاغانی، ج ۷، ص ۴۹؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۵۴؛ امالی مرتضی، ج ۱، ص ۱۳۰. این غزل در دیوان اشعار خود ولید (چاپ قاهره) به نام غزل بیست و یکم دیوان چاپ شده است، ولی کسانی نیز آنرا به یزیدبن معاویه نسبت داده اند.

۲ - این شعر سعدی را الهام گرفته از او دانسته اند که:  
می آفتاب زرفشان، جام بلورش آسمان

مشرق کف ساقیش دان، مغرب لب جام آمده

۳ - رسائل ابوالعلاء معری، ترجمه فرانسه، ص ۱۸؛ در «امالی» مرتضی (ج ۱، ص ۱۲۹) قید شده است که خلیفه ولید مجوسی را برای ساختن خمخانه به مکه فرستاد.

۴ - الاغانی، ج ۷، ص ۷۲.

در سحرگاه بانک نماز برداشت، و ولید در حال مستی این بانک را بشنید. به کنیزکی که همخوابه آن شبش بود گفت برخیز. کنیزک برخاست و پرسید چه کنم؟ گفت دستار مرا بر سر بگذار و جبه خلافت بپوش و بر چهرهات لثام کامل ببند و به مسجد برو و بی آنکه سخنی بگویی در محراب بایست و اقامه نماز کن. و چون کنیزک مردد بود، ولید فریاد زد: زود باش که وقت نماز جماعت میگذرد، و مؤمنان فقط پس از مرگ ولید دریافتند که در یک نماز بامدادی پشت سر کنیزکی مست و آلوده نماز گذاشته اند. خود ولید در یکی از اشعارش اعتراف کرده بود که وقتی هم که جبه رسول الله و عصا و انگشتری خلافت را بدو میداده اند مست بوده است.

بیمورد نیست نمونه هایی کوتاه از شاه بیت های این خلیفه غزلسرا را از دیوان او برایتان نقل کنم:

«خدا و ملائک او و همه مقربان درگاهش را گواه میگیرم کسه من عاشق روی زیبا و آواز خوش و شراب لعل گونم و همیشه نیز خواهم بود»<sup>۱</sup>. «خیال داشتم نمازی از ته دل بگذارم، حیف که ترسا دختری از برابرم گذشت و چشمهای سیاهش دنیا و آخرت را از یادم برد. آرزو کردم جای صلیبی باشم که او به گردن سیمینش آویخته است، حتی اگر این معامله دوزخ را برایم بدنبال بیاورد»<sup>۲</sup>. «ساقی، جام را بگردان و در غم آن مباح که برایم دوزخ را نیز آورده باشی، زیرا من از اصل به قیامتی اعتقاد ندارم تا به دوزخ و بهشتش باور داشته باشم. بگذار آنهایی که دنبال بهشتند، تا ابدالآباد بدنبال بهشت خودشان روند»<sup>۳</sup>. «زندگی چیست؟ شرابی و شاهی و آواز نغمه پرداز ماهرویی، و همه اینها همین امروز، زیرا که من اعتقاد زیادی به حسور و جنست فردا ندارم. آخر مگر آدم عاقل میتواند وجود حوریان سیاه چشم دنیایی دیگر را باور داشته باشد؟»<sup>۴</sup> «خدا میداند که من حرفی نسدارم

۱ - دیوان اشعار ولیدبن یزید، چاپ قاهره، غزل بیست و سوم؛ اغانی، ج ۷، ص ۲۲.

۲ - دیوان اشعار ولید، غزل سی و سوم.

۳ - دیوان اشعار ولید، غزلهای چهل و یکم و چهل و دوم؛ الاغانی، ج ۷، ص ۴۶.

۴ - دیوان ولید، غزل سی و هشتم.

که هم روزه بگیرم و هم نماز بخوانم. اشکال در این است که عشقبازی فرصتی برایم باقی نمیگذارد»<sup>۱</sup>.

وقتی که خواننده ای عایشه نام برایش این ترانه شاعری گمنام را خواند که: «در بامداد عید قربان، دخترانی شکیب ریا دیدم چون ستارگانی که پیرامون ماه بدرخشند. رفته بودم که عبادت کنم، ولی در وقت بازگشتن غرق گناه بودم» ولید چنان به شوق آمد که جامه خود را بدر آورد و به خواننده ترانه خلعت داد و خود برهنه ماند تا از حرم برایش جامه ای تازه آوردند.<sup>۲</sup>

برایش خمی بلورین ساخته بودند که آنرا از می پر میکرد. شبی که عکس ماه نو در شراب افتاده بود، از هم پیالگان خود پرسید که امشب ماه در کدام برج است؟ هرکدام نام برجی را که بخاطر داشتند بر زبان آوردند، ولی یکی از آنان گفت: ای امیرالمؤمنین، امشب اصلاً ماه در آسمان نیست، در خم بلورین است. ولید او را بوسید و گفت: تنها تو راست گفتی. و بعد به فارسی گفت: حالا که اینطور است من هفت هفته شراب مینوشم، و ازینجا معلوم میشود که او فارسی میدانست.<sup>۳</sup>

از دیگر کارهایی که به این خلیفه نسبت داده شده، و در این مورد منبع خبر شاعر معروف عرب ابوالعلاء معری است که خودش ایمانی پر و پاقرص تر از او نداشت، این است که این امیرالمؤمنین در اواخر عمر به آئین مانی گرانیده بود. در این باره ابن قارح مورخ عرب حکایت کرده است که روزی ولید به جمعی از اعیان که به دیدارش آمده بودند تصویر مردی را ارائه کرد و آنرا بوسید و بر چشم نهاد و گفت که این مرد مانی پیامبر ایرانی است که من آئین او را بهترین همه یافته ام و به شما هم توصیه میکنم که آنرا بپذیرید.<sup>۴</sup>

۱ - دیوان ولید، غزل بیست و ششم. الاغانی، ج ۷، ص ۴۳. این شعر به بشارین برد شاعر نابینای ایرانی قرن دوم هجری نیز نسبت داده شده است.

۲ - الاغانی، ج ۷، ص ۴۵؛ F. Gabrieli در *Il Califfo e il poeta*، ص ۵۰-۵۱.

۳ - همانجا، ص ۵۶.

۴ - «رساله ابن قارح الی ابی العلاء المعری» در «رسائل البغاء»، چاپ قاهره، ص ۱۸؛ الاغانی، ج ۷، ص ۷۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۶.

اندک اندک بانک طغیان علیه بی بند وباری امیرالمؤمنین فاسق برخاست، و سرانجام همچون در زمان عثمان، عده ای از اهالی دمشق به رهبری پسر عموی خود او یزیدبن ولید بر او شوریدند و از حصار کاخ خلافت گذشتند و او را در مسند خلافتش کشتند و سرش را بالای نیزه کردند و در خیابانهای دمشق گردانند. به فرمان یزید دستهای او را از تن جدا کردند و هر عضو از اعضای بدنش را به ستونی در دمشق آویختند. هنگام مرگ چهل سال داشت و تنها ۱۴ ماه و بیست و دو روز خلافت کرده بود. پس از مرگ او افسانه ای ساخته شد که پیامبر اسلام ظهور فرعون را بنام ولید پیش بینی کرده بسود که کافرتر از فرعون دوران موسی خواهد بود و کنیه ولید خواهد داشت<sup>۱</sup>.

تاریخچه زندگی این خلیفه قرآن ستیز میگسار و شاهدبازی که در حوض شراب غسل میکرد و با زبان شعر به قرآن میگفت که نه تنها به خود او بلکه به خدایش هم اعتقادی ندارد، و به پیروان قرآن نیز میگفت که نه از آسمان وحی برای محمد آمده و نه کتابی برایش نازل شده است، و شبی هم هوس باده پیمایی بر بام خانه کعبه کرده بود، و با اینوصف بسرای میلیونها مردمی که با شمشیر عرب از آسیای میانه تا اندلس به مسلمانی شهادت داده بودند همچنان امیر مؤمنان و جانشین پیامبر و نماینده تام الاختیار خداوند در روی زمین بود - و همه اینها تنها یکقرن پس از خود پیامبر - احتمالاً بیانگر گویایی بر این واقعیت است که آن «اسلام ناب محمدی» که از جانب نخستین جانشینان محمد تحویل جهانیان داده شد تا چه اندازه میتواند ابزار ساده دروغ و فساد قرار گیرد<sup>۲</sup>.



بعد از کشته شدن ولیدبن یزید، پسر عمو و قاتل او یزیدبن

۱ - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷۸ و ص ۴۴۴.

۲ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲۵ هجری؛ الاغانی، ج ۷، ص ۴۹؛ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۶، ص ۱-۱۷، F. Gabrieli در Al-Walid ibn Yazid ; il Califfo e il poeta، چاپ رم، ۱۹۳۴. متن و ترجمه دیوان ولید توسط مصطفی خیاطی در Rivista degli Studi Orientali شماره ۱۵ سال ۱۹۳۳ بچاپ رسیده است.

ولیدبن عبدالملک به جانشینی او نشست و «یزید سوم» نام گرفت. شانزدهمین امیرالمؤمنین جهان اسلام مادری ایرانی بنام ساری داشت که دختر شاهزاده ساسانی فیروزان بود. خود او همواره بدین میراث افتخار میکرد و در این باره این شعر را نیز سروده بود که «انا ابن کسری و ابی مروان، و قیصر جدی و جدی خاقان».

تاریخ نگاران عرب او را «یزید ناقص» لقب داده اند، زیرا در زمان او حقوق و مزایای لشکریان خلافت که در دوران ولید افزایش یافته بود دوباره کاسته شد. پنج ماه و دو روز خلافت کرد، ولی حتی در ایسن مدت کوتاه نیز یکروز آب خوش از گلویش پائین نرفت، زیرا مروان بن حکم، مدعی خلافت او، همچنانکه معاویه در مورد عثمان کرده بود پیراهن خونین ولید خلیفه را که بدست او و همراهانش کشته شده بود بر سر نیزه کرد و همه جا علیه او به تحریک و فتنه پرداخت. یزید در ۳۷ سالگی مرد و از همانوقت شدیداً شایع شد که او را مسموم کرده اند.



جانشین «یزید ناقص» فرزند دیگر ولیدبن عبدالملک بنام «ابراهیم بن ولید» بود، که پس از مرگ مرموز یزید سوم با عنوان هجدهمین امیرالمؤمنین اسلام به خلافت نشست، ولی بیش از هفتساز روز در این مقام باقی نماند و از ترس کینه جویی پسر عموی مروان حکم، که قبلاً یزید سوم را نیز از میان برداشته بود، خودش را از خلافت خلع کرد و محرمانه دمشق را ترک گفت. با اینهمه مروان برای محکم کاری به تعقیب او پرداخت و در نیمه راهی در بیابان دستگیرش کرد و کشت.



---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲۶ هجری؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۶۴؛ الاغانی، ج ۱۳، ص ۱۵۷-۱۶۶؛ Père H. Lammens در: La Bâdi et la Hîra sous les Omayyades، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۳۱؛ J. Wellhausen در: Das arabische Reich، ص ۱۹۴-۲۰۳.

۲ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲۷ هجری؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۸؛ اخبار الطوال، ص ۳۵۰؛ مروج الذهب، ج ۶، ص ۳۲-۷۴.



سرنوشت خواسته بود که خاندان خلافت بنی امیه، که بدست معاویه در خون و جنایت و فساد آغاز شده بود بدست یکی از افراد همین خاندان، مروان دوم، در همین محیط جنایت و فساد و خون و مرگ پایان برسد، زیرا این امیرالمؤمنین هیجدهم در پنجمین سال خلافت خونین خود در جنگ سرنوشت ساز «زباب علیا» با وجود لشکر ۱۲۰,۰۰۰ نفری خویش از لشکر خراسانی ابومسلم شکستی چنان سنگین خورد که برای همیشه به عمر سلسله اموی پایان داده شد. بطوریکه تجارب السلف در این باره مینویسد: «مروان در این جنگ بیشتر از صد هزار شمشیرزن در رکاب داشت، ولی به هر طایفه از آنان که گفתי جنگ کنید ایشان گفتندی چرا این با طایفه دیگر نگویی؟»<sup>۱</sup>

مروان دوم، ملقب به «مروان حمار» (ظاهرا بدلیل علاقه خاصی که به گلی بنام وردالحمار داشت)، پس از نشستن بر مسند خلافت دستور داد گور یزیدبن ولید خلیفه را که سه ماه پیش از آن درگذشته بود نبش کنند و جنازه اش را بسوزانند. دو تن دیگر از رقبای احتمالی او، پسر عمر بن عبدالعزیز و نواده عبدالملک خلفای پیشین اموی را به دستور وی با گذاشتن بالش بر روی دهانشان خفه کردند. سپس بزرگ خاندان عباسی ابراهیم معروف به امام را که مردی سالمند بود بصورت فجیعی از میان برد، بدین ترتیب که بدستور او یک ظرف پر از نوره (واجبی) به سر و صورتش پاشیدند و پوستش را چنان زنده زنده سوزاندند که چشم و گوش و بینی او با تنگی آن ماده یکباره گداخته شد و از مجموع آن جز استخوان جمجمه چیزی باقی نماند.

مروان حمار پس از شکست از ابومسلم فراری شد، و بدنبال این شکست ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه خاندان عباسی و دست نشانده ابومسلم به دمشق تاخت و آنرا به محاصره گرفت و برج و بارویش را کوبید، و بعد از تصرف شهر اجساد کلیه خلفای خاندان اموی را از معاویه گرفته تا ابراهیم، که از برخی از آنها جز استخوانهایی بر جا نمانده بود از گورهایشان بیرون کشید و سوزانید. خود مروان دوم

۱ - تجارب السلف، ص ۱۶۰؛ اخبار الطوال، ص ۳۶۸ و ص ۳۷۴.

در حماقتت پای برجا گذارد، زیرا که من برای رفع این حماقت کمکی  
بتو نخواهم کرد». از لطایف جالبی که بارها از وی نقل شده این شعر  
اوست که: نمیدانم چگونه از لطفی که خداوند با نابینایی من در مورد  
من مبذول داشته است شکر او را بگویم، زیرا از این راه بمن که از  
آزادگانم امکان آن داده است که صبح تا شام روی منحسوس سوسمار  
خوارانی را که برایشان چیزی جز تنفر احساس نمیکنم نبینم.

## خلفای عباسی

دوران خلافت عباسیان طولانی‌ترین و در عین حال خونین‌ترین همه دورانهای خلافت اسلامی است. از این دوران ۵۰۸ سال در بغداد و ۲۶۰ سال در قاهره گذشت، زیرا بلافاصله بعد از سقوط نهایی خلافت بغداد بدست هلاکو، شعبه‌ای دیگر از خاندان عباسی در قاهره اعلام خلافت کرد. شمار خلفای عباسی بغداد جمعاً ۳۸ تن و شمار خلفای عباسی قاهره جمعاً ۱۸ تن بود و همه آنها این وجه مشترک را داشتند که دورانهای خلافتشان دورانهایی خونین و آکنده از ظلم و فساد و فسق و ریا بود، باضافه، این خویشاوندان مستقیم پیسامبر به گفته مؤلف «تجارب السلف» این ویژگی را نیز داشتند که «بر دولت ایشان حيله و مخادعت (خدعه) غالب بود و کارها را بسیار بیشتر به مکر و فریب میساختند تا به مردانگی و شجاعت»<sup>۲</sup>. این «ویژگی» بخصوص در مورد رابطه آنان با ایرانیان از همان آغاز خلافت بغداد نمودار شد. «دولت عباسیان از همان آغاز خود دولت غدر و خیانت بود. دولت آنها حاصل رنج و کوشش آزادگان خراسان بود، اما آنها نه تنها از این یاران فداکار خویش قدردانی بسزا نکردند، بلکه همه آن کسانی را که در راه آنان فداکاری کرده بودند به غدر و خیانت هلاک کردند.

---

۱ - برای بررسی بیشتر، تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۲۷ تا ۱۴۲؛ ابن عساکر: تاریخ مدینه دمشق، ص ۱۲۸؛ صلاح الدین منجد: معجم بنی امیه، بیروت، ۱۹۷۰، ص ۱۷۰. D.C. Dennett: Marwan ibn Muhammad; the Passing of the Umayyad Caliphate; Harvard 1939.

۲ - نقل از تجارب السلف در تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راونسی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ J. Lassner در: The Shaping of Abbaside rule، چاپ پرینستون، ۱۹۸۰؛ A. Shaban در: Abbasid Revolution، چاپ کمبریج، ۱۹۷۰.

این رفتار خدعه آمیزی که عباسیان بجای پروردگان با پروردگان خویش کردند شگفت انگیز است. با اینهمه سبب عمده آن این بود که این خلفا در نگهداری مسند دولت خویش از ریختن خون دوستان وفادار خود روی بر نمی تافتند.<sup>۱</sup>

«عباسیان نیز در خونخواری و بیرحمی بهتر از حکام بنی امیه از کار درنیامدند، و این خصیصه دوران خلافت خویش را با ترور غیرانسانی که در همان آغاز کار خود در مورد جملگی اعضای خاندان اموی اعمال کردند نشان دادند. در این کشتار حتی از پیران و زنان و کودکان منجمله اطفال شیرخوار خانواده بنی امیه نگذشتند و همه را از دم تیغ گذراندند.»<sup>۲</sup>

«با اینهمه در زمینه حکومتی عباسیان راه خود را از راه امویان جدا کردند، زیرا بخلاف خلفای بنی امیه که با تعصب عربی و منطق نژادپرستی حکومت میکردند، خلفای عباسی بطور منظم از سنتهای حکومتی خلفای پیشین فاصله گرفتند و در عوض بیش از پیش به میراث حکومت تمدنهای کهن خاور نزدیک و میانه، بخصوص شاهنشاهی ساسانی گرویدند.»<sup>۳</sup>



اولین امیرالمؤمنین عباسی و نوزدهمین امیرالمؤمنین جهان اسلام، ابوالعباس سفاح (خونریز) بود که پس از شکست نیروی بنی امیه از سپاه خراسانی ابومسلم، در یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲ در مسجد جامع کوفه اعلام خلافت کرد. اولین کار او در این مقام این بود که همه شیوخ و رجال بنی امیه را که در عراق بودند، و سلیمان فرزند هشام بن عبدالملک خلیفه اموی از جمله آنان بود، بسه ضیافت دعوت کرد و آنان نیز با این پندار که خلیفه تازه قصد استمالت از آنها

۱ - عبدالحسین زرین کوب: دو قرن سکوت، ص ۱۹۱.

۲ - A.U. Yakubovskii در «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی»، ترجمه فارسی، ص ۱۷۵.

۳ - R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۴۷.

را دارد با اشتیاق به نزد وی آمدند، ولی بعد از آنکه بر کرسیهای خود نشستند و نوبت تقسیم عطایای خلیفه بدانها رسید، طبق تباری قبلی غلامان مسلح دربار خلافت به تالار ضیافت ریختند و همه آنها را که شمارشان به ۷۵ نفر میرسید گردن زدند. سپس به فرمان خلیفه بسر روی اجساد کشتگان که بعضی از آنها هنوز نیمه جانی داشتند و مینالیدند سفره غذا گسترده و خلیفه و همراهانش گرداگرد آن به صرف غذا پرداختند و بعد اجساد را در جاده ها ریختند تا سگها آنها را بخورند یا پایمال مردم شوند.<sup>۱</sup>

جرجی زیدان که این ماجرا را در کتاب تاریخ تمدن اسلامی نقل میکند یادآوری کرده است که در آغاز قرن نوزدهم میلادی همین ماجرا درست بهمین صورت از جانب محمد علی پاشا سرسلسله خاندان خدیوی مصر در مورد ممالیک این کشور نیز در کاخ معروف به Citadelle قاهره تکرار شد. تذکر این نکته بيمورد نیست که از این کشتار دسته جمعی امویان در بغداد، تنها جوانی بنام عبدالرحمن موفق به فرار شد که پس از گریزی چند ساله از راه شمال افریقا سرانجام از اسپانیای مسلمان سر برآورد و در آنجا سلسله اموی اندلس را که بعداً تبدیل به خلافت مستقل اندلس شد بنیاد گذاشت، و اتفاقاً خود او نیز حکومت خویش را با دعوت کلیه مخالفان خود به ضیافت و کشتار دسته جمعی آنان در کاخ حکومتی قرطبه آغاز کرد.

کار تصفیه حساب عباسیان با خویشاوندان قریشی «بنی امیه» خودشان به همین کشتار بغداد محدود نماند، زیرا عبدالله بن علی، عموی سفاح و والی شام، که خود مدعی خلافت بود در دمشق گورهای کلیه خلفای اموی را شکافت و بقایای اجساد آنانرا از معاویه گرفته تا آخرین آنها یزید سوم و ابراهیم آتش زد، ولی چون جسد هشام بن عبدالملک آخرین خلیفه مقتدر اموی هنوز نپوسیده بود، چنانکه قبلاً گفته شد بدستور او بر آن هشتاد تازیانه زدند و بعد آنرا به آتش افکندند.<sup>۲</sup>

۱ - اخبارالدول، چاپ بولاق، ۱۲۹۰.

۲ - H. Kennedy در The early Abbasid Caliphate، چاپ لندن، ۱۹۸۱.

اولین امیرالمؤمنین خاندان خلافت عباسی، خودش در چهارمین سال خلافت در ۳۳ سالگی در شهر کوچک انبار که آنرا مقر خلافت خود قرار داده بود به بیماری آبله درگذشت و وجه تسمیه او به سفاح (خونریز) خونهای فراوانی بود که در دوران کوتاه خلافت خود ریخته بود.



المنصور بالله ملقب به ابو دوانیق، دومین خلیفه عباسی و بیستمین امیرالمؤمنین تاریخ اسلام، سراسر دوران ۲۲ ساله خلافتش را چنان با دروغ و پیمان شکنی و حيله گری گذرانید که در شأن حتی پست ترین عرب بادیه نشین نیز نبود.

از بزرگترین ناجوانمردی های او قتل فریبکارانه ابومسلم بود که خلافت عباسی موجودیت خود را سراسر مدیون او بود. او را بعنوان سردار سرداران اسلام با اعزاز فراوان از خراسان بنزد خود خواند، و بعنوان دیداری دوستانه بدو بار داد، ولی مردانی خنجر به دست را در پشت پرده آماده نگاه داشت تا چون خلیفه دست بر هم زند بیرون آیند و او را بکشند، و بهمین ترتیب نیز عمل شد. اندکی بعد که منصور برای حریف خود محمدبن عبدالله علوی پیام آشتی فرستاد و بدو امان داد، محمد پاسخ فرستاد که: این کدام امان است؟ آن امانی که به ابومسلم دادی یا آنکه به عمویت داده بودی؟ (عموی منصور نیز به دعوت او، با گرفتن امان بخانه وی آمده و کشته شده بود). چندی بعد، امین، جانشین هارون الرشید در مسند خلافت، به طاهرین حصین

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۳۲ تا ۱۳۶، مروج الذهب، ج ۶، ص ۱۴۰-۱۵۵؛ اخبار الطوال، ص ۴۲۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ الاغانی، ج ۸، Th. Nöldeke در Orientalische Skizzen، ص ۱۱۸-۱۳۱؛ J. Wellhausen در Das arabische Reich und seine Sturz، ص ۳۳۸-۳۵۲؛ H.F. Amedeuz در On the meaning of the "laqab" al-Saffah، مجله انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان، JRAS، ۱۹۰۷، ص ۳۳۷-۶۶۰؛ S. Moscati در Le massacre des Umayyades، مجله Archiv Orientalny (چکسلواکی)، ۱۹۵۰، ص ۸۸-۱۱۵.